

## چهار تصویر از خانواده ایرانی (۱)

## آرامش، گمشده‌ای که در همین نزدیکی است!

## موفقیت خواهرم!

۱- خواهرم کلاس موفقیت می‌رود موفقیت یا یک چیزی در همین مایه‌ها، او می‌گوید که یک‌شنبه عوض شده است! مری‌شان می‌گوید از تکنیک بازی درمانی استفاده می‌کند. مری آنها تحصیلاتش معلوم نیست که چیست؟ می‌گویند در کیش بساط هتلداری دارد. برای رفتن به کلاسش اول باید به موبایلش زنگ بزنند و مصاحبه تلفنی اش که انجام شده، شرط و شروطش را که پذیرفتند، مصاحبه حضوری. حتما هم باید معرف داشته باشید مری هر موقع زنگ زد باید حاضر باشید. مری اگر گفت برنامه‌ها امروز این است که به درخواست من از تو می‌شود، نه بگوئی! باید این کار را بکنی و شب تلفنی گزارش کار را از تو می‌گیرد. بعد برای کلاس جمعی در هفته و اشتیاق با دیگر شاگردان با تو قرار می‌گیرد. هر دوره ماهانه مری بالغ بر ۳۰ هزار تومان آب می‌خورد. شرط ورودت به دوره بعدی، این است که بتوانی یک نفر دیگر را توجیح کرده و به مری برای ثبت‌نام در دوره قبلی معرفی کنی. این نشانه این است که تو اجتماعی شده‌ای و در آزمون موفقیت قبول شده‌ای. مری برای تو آرزوهایت را می‌سازد. این که بتوانی بر خودت مسلط باشی. این که قدرت تخیلت را بالا ببری. این که منتظم شوی. این که خوابت را تنظیم کنی. این که بتوانی روی افراد اثر بگذاری و خواست و اراده خودت را بر آنها تحمیل کنی. در جلسات گروهی تو باید بتوانی هم دیکتاتور بشوی و هم دیکتاتور دیگران را باشی. خواهرم از وقتی این کلاس‌ها را می‌رود، فکر می‌کند آدم موفق شده است. اما همه خانواده‌ها دست‌انزوا و خودخواهی‌های جدید او کلافه شده‌اند. خواهرم برای رفتن به دوره بعدی کلاسش، دارد روی من کار می‌کند تا بروم و در دوره اول کلاس ثبت‌نام کنم. او فردا

باید برای بایان دوره‌اش علاوه بر معرفی یک نیروی تازه نفس، هشت ساعت در جلسه بازی درمانی گروهی شرکت کند. جلسات در منزل اعضا برگزار می‌شود. استاد، دفتر و دستک ندارد. فکری می‌کنم، جلسات گروهی، چیزی مثل بازی مافیا باشد. هیچ‌کس اجازه ندارد از محتویات جلسات حرف بزند. اینطوری اگر سوسه بشوی



که بفهمی بازی درمانی چیست؟ حتما باید شهری به را دراخت کنی و فرامین مستبدانه استاد را به گوش جان ببری! خواهرم تا نگی‌ها افسردگی و درونگرا شده است. او دیگر لام تا کام از کلاس‌هایش حرف نمی‌زند. نگران او شده‌ام. تلفنی از یکی از اساتید که با سابقه است و در محل کلینیک خود بازی درمانی می‌کند پرس و جو می‌کنم. او می‌گوید هفته‌ها قبل از رفتن منظر می‌گیرد و به درمانگری می‌پردازد اما از این بازی‌های غیر مجاز چیزی سر در نمی‌آورد. گفته‌هایش را ضبط می‌کنم. چند قدم برای سرعت بخشیدن به رسیدن به اهدافم وجود دارد که بزرگان موفقیت از آن سخن می‌گویند

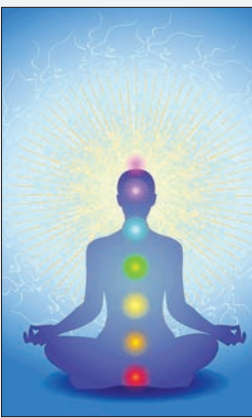
## درمانگری برادرم

۲- برادرم کلاس عرفان می‌رود. آن هم عرفان حلقه اسمش را گذاشته‌اند فرادرم! او می‌گوید که تمام بیماری‌ها و سستی‌های تو بر اثر این است که وجودت را پرورش ندادی. وجودت دارای یک خلا است و این خلا باعث می‌شود که موجودات شیطانی که حاوی ویروس تنهایی، گناه و مریضی هستند بیایند و در وجودت لانه کنند. این مانند همان بیماری انگلی است که در زیست‌شناسی دبیرستان خوانده‌ای این موجودات که مابه آنها می‌گویند غیر از گانگیک را باید از وجودت خارج کنی. این کار را استاد انجام می‌دهد و عمل خروج در کلاس انجام می‌پذیرد. تو باید قوی شوی تا آنچه از جسم و جان دیگری خارج می‌شود، داخل بدن تو نشود. تو باید به حلقه متصل شوی تا حلقه از مسیر کائنات برای تو امنی بفرستد. شب‌ها یک ساعت از مشخص می‌کنی تا در همان ساعت استاد به تو فکر کند و به حلقه بگوید که برایت انرژی بفرستد.

برادرم از طریق برادر دوستش به این کلاس معرفی شده است. او پس از طی دوره‌هایی، خودش به مقام استادی می‌رسد و بعد می‌تواند شاگرد داشته باشد و شاگردانش استاد شوند و خودشان شاگرد داشته باشند و شاگردهای شاگرد دهام به هم می‌پیوندند!

البته کلاس‌های برادرم گاهی در دفتر کسی و گاهی در خانه اعضا برگزار می‌شود. آنها انرژی درمانی هم می‌کنند. کافی است که من به برادرم بگویم سرم درد می‌کند. او حتی تلفنی برای من انرژی می‌فرستد. بعد اگر بگویم خوب نشده‌ام می‌آید و دستش را روی سرم می‌گذارد و درخواست می‌دهد که چشم‌مان را ببندم و بعد متمرکز می‌شود روی حلقه و سرم را خوب می‌کند. یعنی سرم خوب نمی‌شود، ولی برای این که از شر برادرم خلاص شوم، می‌گویم خوب

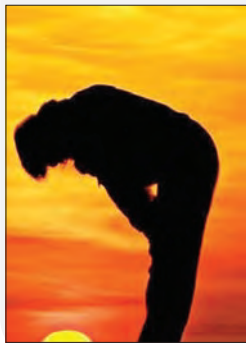
شدم و او می‌گوید که اگر عرق کرده‌ام یا سرم گیج می‌رود، نشانه جور است. احتمالا یک غیر گانگیک گردن کلفت در جستم لانه کرده بوده و من بیرونش کردم. بعد می‌گوید هزینه ثبت‌نام در دوره اندک است. با ۵۰ هزار تومان تو متصل به حلقه می‌شوی و حلقه خودش اتوماتیک وار تو را شارژ می‌کند و تو ضدضربه می‌شوی! بسیاری به بهانه فرادرم‌گر شدن جذب این



کلاس‌ها شده‌اند. برادرم می‌گوید: فرادرمی از زیر مجموعه‌های عرفان کیهانی است که با آموزه‌های عرفانی خاص خود می‌تواند بیماران جسمی و روحی را مدلا کند. در این شاخه در مانی، بیمار توسط فرادرم‌گر به شبکه شعور کیهانی (شبه‌گامگی و هوشمندی حاکم بر جهان هستی، روح القدس و...) متصل شده و ضمن ارائه اطلاعاتی از نحوه اتصال خود از طریق دیدن رنگ‌ها، نورها، احساس حرکت و فعالیت نوعی انرژی در درون بدن و همچنین از طریق گرم شدن، سرد شدن و... اعضای معیوب و تنش‌دار بدن او مشخص شده و با حذف علایم، روند درمان آغاز می‌شود. فضولی ام گل کرده است. به کتاب‌های

## نماز پدرم

۴- پدرم اما هیچ کدام از این ادا و اصول‌ها را قبول ندارد. او اذان صبح که می‌شود نمازش را می‌خواند و از خانه می‌زند بیرون. تا شب سه شیفت کار می‌کند و برای خوابیدن به خانه می‌رسد. او می‌گوید فقط یاد خداست که آرامش می‌کند. او خانواده‌اش را دوست دارد. دوست دارم در مورد این مسائل با پدرم صحبت کنم. اما او حتی روزهای تعطیل هم کاری نمی‌کند.



## عکس نگاری مشارکتی



هر کودکی به خانواده احتیاج دارد.

## داستانک برای فرزندانمان

## آرامش

تصویر دوم هم کوه‌ها را نمایش می‌داد. اما کوه‌ها ناهموار بود، قله‌ها تیز و دندانه‌ای بود. آسمان بالای کوه‌ها به‌طور بی‌رحمانه‌ای تاریک بود و ابرها آبیستن آذر خش، تگرگ و باران سیل آسا بود. این تابلو هیچ با تابلوهایی دیگری که برای مسابقه فرستاده بودند، هماهنگی نداشت. اما وقتی آدم با دقت به تابلو نگاه می‌دید، آنجا در میان غرش وحشیانه طوفان، جوجه گنجشکی آرام‌نشسته بود.

پادشاه درباریان را جمع کرد و اعلام کرد که برنده جایزه بهترین تصویر آرامش، تابلو دوم است. بعد توضیح داد: «آرامش آن چیزی نیست که در مکتبی بی‌روصدا، بی‌مشکل، بی‌کار سخت یافت می‌شود، چیزی است که می‌گذارد در میان شرایط سخت، آرامش در قلب ما حفظ شود. این تنها معنای حقیقی آرامش است».

پادشاهی جایزه بزرگی برای هنرمندی گذاشت که بتواند به بهترین شکل، آرامش را تصویر کند. نقاشان بسیاری آثار خود را به قصر فرستادند. آن تابلوها، تصاویری بودند از جنگل هنگام غروب، رودهای آرام، کود کانی که در خاک می‌دوبند، رنگین‌کمان در آسمان و قطرات شبنم بر گلبرگ گل سرخ.

پادشاه تمام تابلوها را بررسی کرد، اما سرانجام فقط دو اثر را انتخاب کرد. اولی، تصویر دریاچه آرامی بود که کوه‌های عظیم و آسمان آبی را در خود منعکس کرده بود. در جای جایش می‌شد ابرهای کوچک و سفید را دید و اگر دقیق نگاه می‌کردند، در گوشه‌چپ دریاچه، خانه کوچکی قرار داشت، پنجره‌اش باز بود، دود از دودکش آن برمی‌خاست که نشان می‌داد شام گرم و نرمی آماده است.

## تلاقی

## عمل دماغی

دلم نمی‌خواهد این کار را انجام بدهد، ولی شوهرم با وجود مخالفت من، پیش یک دکتر رفته و وقت عمل گرفته است. وی افزود: از وقتی این موضوع را شنیدم از کمینت با شوهرم دعوا به راه انداختم. ولی او هر کمال ناباوری به من گفت که هر کاری دلش خواهد انجام می‌دهد و به نظر من اهمیت نمی‌دهد. من هم وقتی این حرف را از او شنیدم تصمیم به جدایی گرفتم. بعد از صحبت‌های این زن، قاضی شوهر وی را نیز به دادگاه احضار کرد تا صحبت‌های او را بشنود. فکر می‌کنید آخرش چه بشود؟ داشتن شوهر، دماغ عملی یا زن دماغ عملی خوب است؟

## اقتصاد منزل

## مرز مدیریت و خساست

کمی بیشتر از قبل خرج کند اتفاق بدی نمی‌افتد و اقتصاد خانواده‌اش به هم نمی‌ریزد باز هم از دست در جیب کردن هراس دارد ولی کسی که حساب در کتاب خرج می‌کند می‌داند که چه مقدار پول را برای چه کاری و چه زمانی در نظر بگیرد. پس شاید بدترین شیوه مدیریت اقتصاد خانواده، دست‌بعضا باشند. حبس کردن اسکناس‌ها در جیب یا حساب‌های بانکی باشد در حالی که حسرت داشتن همه چیزهای خوب دنیا به دل اعضای خانواده مانده و آنها در حالی که می‌توانند خوب زندگی کنند، اما اوضاع داشته‌باشی یا حاضر شوی به خاطر پس‌انداز کردن مالی خانواده را به عهده بگیرند ابتدا مرز مدیریت با خساست مشخص کنید و مرتب به خود یادآوری کنید که پول خرج نکردن پس‌انداز کردن مساوی با داشتن زندگی راحت نیست.

## خوشبختی مادرم



مادرم اما تمام تاب و توانش را در زندگی مایه کار گمارده است. او آرامش را در فعالیت‌های خیریه می‌بیند. در بازارچه‌های خیریه به نفع افراد بی‌بضاعت شرکت می‌کند و ما را تشویق به دستگیری از نیازمندان می‌کند. او آرامش را در آرامش دیگران پیدا کرده است، چه در خانه و چه در بیرون از خانه. مادرم می‌گوید خیلی‌ها، مادران امروزی را مادران خوبی نمی‌دانند. نگاه آنها مادر خوب کسی است که وقتش را صرف فرزندش کند و طبق اصولی که آموخته او را خوب تربیت کند. اما مادری که سرش به تبلت و تلفن همراه گرم است و عضو گروه‌های صد من یک فعالیت می‌کند، شاید مادر خوبی نباشد. برای همین مادر من تمام شبکه‌های متصل به موبایلش را قطع کرده است. اما آیا مادر امروزی مادر واقعی نیست؟ یا آن طور که گفته شد حقیقتاً مادر خوبی نیست؟ آیا مادران در گذشته خوب بودند؟ مادران دیروز یا امروز چه تفاوتی دارند؟ دهه‌های گذشته روزگاری بود